

دربارهٔ

“جبههٔ واحد ضد دیکتاتوری” حزب توده

از

کاوش

دفترهای تئوریک - سیاسی

شمارهٔ یک، سال اول

● درباره برنامه و روش انقلابی ●

جندی است حزب توده ایران شعار "سرنگونی رژیم دیکتاتوری محمد رضا شاه" را پیش گرفته و سخت دست اندازنده تلویح در این زمینه است. باید آوری سربازان سرخشانه رهبری حزب توده در گذشته نزدیک این حزب شعار سرنگونی همچون شعار روز و گریز شعارهایی چون مبارزه در راه آزاد سبای و مکرانت بودا آرکید رژیم به عقب نشینی و نخست این پرسش پیش می آید که شعار بالا را چگونه باید فهمید؟ چه شد که ساجهان سرنگونی در دستور حزب توده در آمد؟ گمانی در "جریکهای فدایی خلق و حزب توده ایران" (۱ - دنیا - شماره ۱، شماره ۱۳۵۴) در اینباره منوبند:

به نظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی و مکرانت است. شرط مقدم این انقلاب سرنگونی رژیم ترور و اختناق محمد رضا شاه است که بلا واسطه در مراحل نیروهای انقلابی همه سپهستان و مکرانهای ایران فرار دارد. (ص ۱)

آیا سرنگونی بنازگی "شرط مقدم" گشته یا "شرط مقدم" بوده است؟ اگر بوده چرا جندی پیش بیان گشته نیستند؟ با حساب آقایان آنگاه سرنگونی شرط مقدم نبوده و "انقلاب ملی و مکرانت" بدون سرنگونی تصور بوده است؟ اینها همه پرسشهایی است که بدون پاسخ بدان در جدی بودن ادعای امروزی حزب توده ایران میتوان دودل بود. زیرا کسیکه پس از سیار در نهایی بساط سرانجام آنرا پذیرفته و پیش گرفته و حزب توده است. در همان نوشته، گمانی جای روش کردن پرسشهای بالا، که در سنگ متوانست جندی بود نشانرا نشانند هد، جایی گریز میزند که تنها فکاهی بودن جریانرا بنمایش میگردد. وی ادعا میدهد که شعار سرنگونی دارای معنوی صرفا سیاسی است و میتواند حتی در درون هشت حاکمه طرفدارانی داشته باشد. تحولات اخیر یونان بهترین نمونه برای روش کردن بیان ما است. یعنی مگر است حتی حتی از هشت حاکمه که از جوانان و حسنات که ادعا رژیم گونی برای نظام سرمایه داری در بر دارد، غراسناک است در لحظه معنی طرفدار

تفسیراتی نظیر یونان در ایران گردد. با این تفسیرات رژیم اختتامی برجسته میشود و آزادیهای محدود و مکرانیک تأمین میگردد و بدون اینکه پایه های نظام غارتگر سرمایه داری گشوی و او - سنگپهای امپریالیستی آن متزلزل گردد. (همانجا)

سهج زمانی پند ایرانی را روشنتر از این نمیتوان بازگفت. سانگه به نمونه یونان میخواهد در خوردن شعار را شرایط ایران نشان دهد و از آنجا که یکچنین جهان نگر آرزو شد که شاید اینکاش همچون "تحولات اخیر یونان" شب تاریک مارا نیز سبیده بی روی باشد و جای جز پند ایرانی و دیدن انبساط نیرساند و به مفهوم خشن "هراسناک" هیبت حاکمه میرسد. سردرگی از این بالاتر نمیتوان یافت که آدم گمان کند بخش هراسناک هیبت حاکمه "در لحظه معینی" که روشن نیست گمعی آن چیست و میتواند طرفدار تغییراتی و آنهم درست "تفسیراتی نظیر یونان در ایران" شود؟ تازه هنوز سرنوشت "لحظه معین" روشن نشده و به گمانی از ی در باره "آزادیهای محدود و مکرانیک" وضع حدت بدنیال "طرفدار" شدن بخش هراسناک هیبت حاکمه میرد ازید.

سرنشش شده تولید سرمایه داری در ایران و تدبیل آن به جهیروندی جامعه ناگزیر جریان مکرانیک را و مستقل از آنکه سرگزین کند یا ننگند و خواستهای همانگاه دستاوردنی باشد یا نباشد و گسترده و همگانه صکد. روشن است که این جریان سرانجام "بخشی از هیبت حاکمه" را نیز فرا خواهد گرفت تا یا بماند نهد و به "بخشیدن" مگراسی و جلوگیری جریان مکرانیک بگردد و شرایط نو بر آید. این امکانی است که میتواند در آینده در ایران رخ دهد و شمار آوردن آن مایسته هر جریان سیاسی حدی است. وهسری حزب بوده این امکان را در زمینه شخص - تاریخی خویش سوس نیکیک و از راه جهان نگر و اندیشه باسی جگونی "هراسناک" بداند دهد و با تفسیراتی "نظیر یونان در ایران" پیوندش میدهد که یاوه آشکاری است. خود واژه "هراسناک" نشان میدهد که زمینه بیگار طغیانی را نمیبندد و به جگونی روانی گریسز میرسد. جگونی واقعی را از سوسی در ناوش آن بخش از بورژوازی که از راه این دیکتاتوری فرمانروایی میکند و شرایط روشن و باز تولیدش و از سوسی دیگر زمینه بیگار طغیانی میتوان دریافت و نشاندهد. این زمینه هنوز آن اندازه نشکفته است که عنوان جهر و انگیزه شخص رخدهد آنرا پیشگوی کرد. درست از اینرو است که باید در ناوش و شمار آوردن جگونیها آگاهانه گام برداشت و از پند ایرانی و گریزیدن به نمونه ها و از یونان به برتغال و از برتغال به اسپانیا که بدون کوشش شرایط شخص تنها سردرگی مینافزاید و ککی بحل مسئله ننگد و دوری هست. باید دید در زمینه شخص ایران "بخشی از هیبت حاکمه" طرفدار کدام تغییرات و "آزادیهای محدود و مکرانیک" میتواند شود؟ مگراسی نا آنجا که باز تولید او را بحظر نیند ازید و ولی شرایط رشد سرمایه داری در ایران چنان بود که در باره وسیله تاریخی تحکیم و تأمین امتیازها و باز تولید "هیبت حاکمه گشت. وسیله بی تاریخی دستاورد که سرگزیدن یا نگریدن آن در اختیار "هیبت حاکمه" نیست. و تازه برای بافتن وسیله بی دیگر نیز ناچار است نخست همین وسیله را تاربرد. شیوه دستاورد

"آزادبهای معدود و مگرانیک" نیز تنها هنگامی بازتولید وی را باخطر نمیاندازد که اندک اندک از بالا و خود چهری از این بازتولید باشد. از اینرو "بخشی از هیئت حاکمه" برای طرف آری از "آزادبهای مگرانیک" چه خواهد و چه نخواهد باید در چهر "زنده باد ولعهد" رخ نماید و دستبرد ها در قانون اساسی را نیز اندک اندک و تا آنجا که با کارش برخورد نکند و نگاه با آوردن حد اما واگر دیگر از میان بردارد. روشن است که باین جریان "تفسیراتی نظیر یونان در ایران" نمیگویند. این تفسیراتی است نظیر ایران در ایسرا. و بجای بخش هراسناک نیز با جریان "زنده باد ولعهد" سروکار داریم.

اکنون که در بدیم بخش هراسناک هشت حاکمه همینکه از یونان با ایران رسد بحریان "زنده باد ولعهد" بدل میشود و بهینهم پند اربانی در اس زمین همینکه از کاسه سر برین آید و برنامه و روش سیاسی گشت گها میانجامد. "دنیبا" بناسنت پنجاهمالگی سلسله پهلوی ویژه نامه بی برین داده است (شماره ۱۲ و اسفند ۱۳۵۱) که انجامین مقاله آن "پایان سخن - سرنگون ساختن رژیم آشفند از وی سرصرین وظیفه همه مهنیبرستان ایران است" نام دارد (نوشته گیانوری). در آن گوشده شده است هم "سرنگون ساختن رژیم آشفند از وی هم سرشترین وظیفه همه مهنیبرستان ایران" از بدگاه حزب نوده روشن و بازگفته شود. وجه روشن بازگفته شده است که در رژیمه روشنی جای هیچ گله بی نیست. بد آنگونه که چنین گمانی را بر میانگیریم که گویا برای همسان بخش هراسناک هیئت حاکمه نوشته شده است و نه "مهنیبرستان ایران". نخستند ای "بکی شدن" در داده میشود.

در وظیفه تاریخی همه مهنیبرستان و همه آزادخواهان و همه افراد شرافتمند که در اسبه رژیم کبوی را سد راه پشرفت جامعه ما مد اندند. اینست که با تمام نیروی خود بگوشند تا راه برای یکی شدن این جریانهای کوچک جدا از هم، برای بوجود آوردن یک جریان نیرومند حد در بگشائوری هموار گردد. بد دیگر سخن ایجاد "جبهه واحد حد در بگشائوری" بنظرسور سرنگون ساختن رژیم آشفندی ساواکی محمد رضاشاه سرصرین وظیفه ملی هر فرد مهنیبرست و آزادخواه است. صرفنظر از اینکه هر یک از جریانهای سیاسی که در بوجود آوردن چنین جبهه بی شرکت میکنند برای دوران پس از براند آشفند شدن در بگشائوری جبرنامه ای برای اد امراء داشته باشند وجه شیوه ای را برای دنبال کردن مبارزه خود سرگیرند. (ص ۱۲۱)

جای مقامیم مشخصه مفاعم اخلاقی نیستند است. "مهنیبرست" و "آزادخواه" را و تازه ما خوشمسی زبان که داشته باشیم. میتوان بد برفت ولی روشن نیست "شرافتمند" یعنی چه؟ آیا "شرافت" جریانی است سیاسی؟ شرافت را باجه میتوان اند از گرفت؟ و آیا در سباست مارکسستی که البته تنها بدعینر هستند. میتوان چیزی با این مفهوم آغاز کرد؟ تازه سیافزاید که کاری ند آرند این نیرو عابیه در جبهه واحد حد در بگشائوری شرکت میکنند "برای دوران پس از براند آشفند شدن در بگشائوری جبرنامه بی برای اد امراء داشته باشند". از برنامه "برای دوران پس از براند آشفند شدن در بگشائوری" که چشم بوشم و آنگاه در بگشائوری از

رسم مشخص طبقاتی حوض خدا و از محتوی نهی میشود. از آنرو حد دیکتاتوریزم همان اندازه نهی. آنگاه بکجنس جسمه بی تنها و بیله بی دردست عمان بختر هراسناک هیئت حاگه میگردد که ولی سرزنگه عسرا من ازمان رفته به کشنارگاه خوشبند اراپی بدل میگردد که با مقامیم اخلاقی به بیکار طبقاتی رفتن و با سر بیجا اندر افتادند. عنوان پذیرفت که فردا "حضرت اشرف" ها و تیمورخستیارها سازارین "جسمه" سر در آرند. جسمه میشود نزد. هنگامیکه بخش هراسناک هیئت حاگه در زیر دستم یکی از مقامیم "مپیترست" و "آزاد بخواه" و یا "شرافتمند" بتوانند فراهم آید و چرا این چشمند بیها نتوانند انجام گیرد :

در باره نیروها باید که میتوانند در چنین جسمه واحد خود دیکتاتوری شرکت نمایند ما بر آنسیسم که طیف این نیروها از لحاظ کمی و کیفی وسیعتر از آن نیروهایی است که با لغوه جسمه متحد ملی برای انجام انقلاب و مکرانیک ملی رانشکیل میدهند. جسمه متحد ملی که هدفش انجام انقلاب و مکرانیک ملی است و محتوی آن انجام تحول بنیادی در نظام اقتصادی و اجتماعی کنونی است از نیروهای خلق تشکیل میشود که عبارتست از کارگران و دهقانان و خودم بورژوازی نسبی و روشنفکران و بورژوازی ملی یعنی لایه های کوچک متوسط بورژوازی و بویژه آن بورژوازی که فعلا مایه اوج مایه امپریالیسم و کارگران ایرانی اثر وارد تمام میشود. ولی در "جسمه" واحد خود دیکتاتوری "تنها همه این طبقات و انصار اجتماعی بلکه عناصر و گروهها و در شرایط مشخصی قشرهایی از طبقات حاگه با انگیزه های بگلی گوناگون نیز میتوانند شرکت جویند. این نیروها حتی مساویند شرایط شخصی تاریخی اجتماعی نقش مثنوی هم در سر انداختن رژیم استبداد شاه ایفا کنند. مبارزان راه طبقه کارگر در ضمن اینکه با تمام نسبو مبارزه خود را برای آگاهی و تشنگی انقلابی طبقه کارگر برای محکم کردن پیوندهای اتحاد - انقلابی طبقه کارگر و متحد شدن در جسمه خلق در نال حوامند کرد و عیبگاه امکان اتحاد با سروه های خود دیکتاتوری در درون هیئت حاگه را از بدگاه خود دور نخواهند کرد.

(ص ۱۲)

بدینگونه روشن است که منظور عسری حزب توده بخشی از بورژوازی بزرگ و عناصر دولت ارتش و مانند آنها است که زیر مفهوم نارسای "طبقات حاگه" فراهم آورده است. تنها معیار در پیوستن آنان به "جسمه واحد خود دیکتاتوری" بدالفت آنان ما رژیم کنونی است. بدینگونه "دیکتاتوری" از زمینه شخصی تاریخی خویش بر آورده شده معنای پرگمانینی یافته است. از این دیدگاه خود دیکتاتوری یعنی همان خود رژیم و همه معیارهای دیگر نامیده گرفته میشود. این "خود دیکتاتوری" ما ستوانند "با انگیزه های بگلی گوناگون" همان آده مانند. اشخاص است که سرورگه "حضرت اشرف" ها و تیمورخستیارها پیدا بشود و به انگیزه "آنان کاری در آمد."

فراهم آیدن با بخش عسرا ناک هیئت حاگه در ناله هایی دارد که منتظر درخواست افراد و گروهها در

منطق این " اتحاد " است و بدان حاصل میشود . از اسرو " سهبه واحد حد بد بشانورز " ساخت و بزه بی مباد
و اسلحه طغفانی و بزه بی میشود . ولی رهبری حرب نموده نسبت مابینها کارو مداره . " دلال " او برای این
" اتحاد " چیزی نسبت همز فرزاندگیهای توسری حورده بی از این پارچه که بگانه ترک را میشکی ، دونا را د ستوار
تر . . . و بگسته بر آنرا نتوانی شکست " پشه چو پر شد بر شد پیل را " :

اند رفیع نقره و نقره اند ازو سان نیروهای مخرقی " در تمام طول تاریخ جامعه بشری " :

ب نقره بین نیروهای بیکه برای رسیدن به هدف مشترکی عمل میکنند تنها و تنها میزان این نیرو
ها و سود دشمن مشترک آنها است . سپس دلیل هم یکی از عمده ترین افزایش ارضاع
در تمام طول تاریخ جامعه بشری نقره اند ازو در میان نیروهای مخرقی بوده و هست و خواهد

بود . (ص ۱۲۴)

و با در یاد بند یک شادی به ترس و لرز و روبا داشتن شادی دشمن :

ب اگر نیروهای خلق مام اتحاد کنند پیشار همه شاه و کارگزاران خلد ترا از این اتحاد

خواهند ترسد و خود خواهند لرزد .

چرا این شادی را دشمن روبا میدارید و به پیشنهاد ما درباره اتحاد دست برد میزنید ؟

(همانجا)

میتوان زبونی و س نسبت را از این روشنتر میزان راند ؟ اتحاد در کنار خنتر هراسناک هشت حاکنه با سخن
شاد آن روبرو هستیم ، که ولی ما بد بد آمدن اتحاد به سخن ترسان و نترسان هشت حاکنه تبدیل خواهد شد .
سهر رو و د بالگکی است " قابل بحث " .

پس از آگاهی از حوسبهای " اتحاد " و د سهای " نقره " ، با بر اجماع به اند پشه و بند امروزانه که در بد سخن
حاکنه سیفورد و نه در یافت حرمانهای پیچده احتمالی به " این اصل ساده و مسلم " مبرسم :

ب در اشاره ما هوادار این اصل ساده و مسلم هستیم که هرگاه نیروهای گویاگونی سراسر

رسیدن به هدف مشترکی سازده کنند ، بهترین وسیله برای بالا بردن نازدهی و شتر رساندن

این ساززات اتحاد این نیروها در یک سهبه واحد و متشکل است . (همانجا)

بد بگونه " اتحاد این نیروها در یک سهبه واحد و متشکل " تنها از دیدگاه " بهترین وسیله " بحان کسسه
میشود ، آسیم استوار بر پیشد اوربهای چون " اصل ساده و مسلم " . ولی در دست سوارو به آنچه رهبری حزب
نوده سریان سزاند ، یکمین سهبه بی ، از آنجا که چهار مسمی از همکاری سروهای طغفانی ما بکنده گراست ،
نیتواند " بهترین وسیله " برای آنها باشد . این خود ناشی از شکاف طغفاتی جامعه است و مستقل از حواست

این و آن . نیروهای تشکیل دهنده سهبه بالا همگی در حنه سفی مخالفت با رژیم گونی اشتراک دارند ، ولی

گامهای بیکه بر خواهند داشت گامهای سفی نخواهد بود ، گامهای خواهد بود و در نتیجه سرانجام دارای

جگوسی طغفانی معس . از این دیدگاه سهبه بشگفته تنها " بهترین وسیله " برای یکی از حرمانهای طغفانی

تشکیل دهنده اثر می‌باشد. این نیز خود بخواست این یا آن گروه بستگی ندارد. از نیروهای تشکیل دهنده و جبر همگاری آنها که خود حبه باشد ناشی است. از اینرو است که با کاوش ساخت حبه می‌توان از پیش گفت منطبق برونی آن چیست و "بهترین وسیله" برای آن خواهد شد.

از آنجا که جریان احتمالی فراسوی خواست و روش این با آن جنبه بی‌شکست و بی‌دنباله بی‌شکست دارد و استوار کردن اتحاد بر حبه منفی - سرنگونی با چشم پوشی از دنباله‌های مثبت آن چیزی نیست جز بی‌دروغی جنگوشی مثبت در پایبندترین سطح آن. روشن است که در میان همه جریانهای شرکت‌کننده در "حبه واحد ضد دیکتاتوری" تنها جریانی که علاوه بر "سرنگونی" نیازی با افزودن یک واژه نیز ندارد همان بخش هراسناک هیئت حاکمه است. از اینرو، از همان آغاز این حبه مبر بخش هراسناک هیئت حاکمه را بر پیشانی دارد و "بهترین وسیله" برای اوست. این نتیجه ایجاد حبه واحد با "بخشی از هیئت حاکمه" است که نتیجه ناگزیری حبه بخواست این و آن بستگی ندارد. زیرا یک پیکار دیگر علیه دیکتاتوری همچنین افشای بی‌امان و بی‌سرواوی همی بخش هراسناک و افشای کوشش او را برای احراق همان محتوی دیکتاتوری در شرایط و وجهی نو در سر می‌گیرد. این پیکاری نیست برای تضعیف او، بلکه پیکاری است برای منفرد کردن او و برای پیشبرد جریانی انقلابی. ولی منطبق بر ضروری اتحاد با او اینست که جریان دیکرانت سخن خود را فروخورد، از افشای بهره‌بردار و لحنی "شبی و آرام" سرگزیند که به در پیکار طبقاتی نمی‌خورد، گله‌گزارای بی‌شکل است و به پیکار طبقاتی، بی‌اجاد چنین جنبه واحدی از همه نیروهای ضد دیکتاتوری مبارزات ایدئولوژیک و گنگوهای موجود در زمینه برگزیدن شیوه‌های درست مبارزه انقلابی در این یا آن مرحله از تکامل جنسش انقلابی را نقل نمی‌کند ولی مستلزم آن است که این گنگوها و مبارزات در چهارچوبی وسیعاً لحنی انجام گیرد که امکان همگاری همه نیروها را در حبه واحد برای رسیدن به نخستین هدف فرسنگی و با حتی دشوار سازد. (همانجا)

اینست دنباله‌گرنیاب‌تر "اتحاد" بالا. می‌بینیم که بخش هراسناک هیئت حاکمه در حبه واحد نیز هیئت حاکمه است و این دیکرانتها هستند که باید سخن خود را فروخورند و از پیکار آشکار طبقاتی بهره‌برند. پس هیئت حاکمه در هر دو هیئت حاکمه می‌ماند و پیکار طبقاتی آشکار با آن فروگشته می‌شود؛ در برین از حبه ساواک و در درون حبه اصل "اتحاد" برای آنکه "امکان همگاری همه نیروها را در حبه واحد برای رسیدن به نخستین هدف فرسنگی و با حتی دشوار سازد".

اتحاد ساختن هراسناک هیئت حاکمه در حبه بی‌هنوز گذشته، تر از آنچه گفته شد دارد. باید مر آنچنان پیشینه و پیشنهادی استوار کرد که رخدادهای منطبق بالا را ضروری سازد. این نیز خود دنباله‌گیر نایب‌بر سرتا به زیری برای اتحاد بالا است. آماجگویی اتحاد با عناصر با گروههایی از درون هیئت حاکمه که نتوانند "با انگیزه‌های یکی گوناگون" مخالف رژیم گونی باشند، اینها می‌توانند از نمایندگان ضایع‌مضاد امپریالیستی تا لیبرال راست‌توسری خورده "زنده‌کار و لطمه‌دار" را در برگزیدن ما را این انگیزه‌گاری

نست. سرشار باد شعارها و اقدامات خود را تا بد انجا فرود آریم نه باین اتحاد لغوه نزنند. هرگونه برخاستن از این فرودگاه، چشم پوشی از حسی از "نیروها" است. عینین که پیش از اتحاد با بخش هراسناک هشتادگانه ناگزیر تحت ساید شعارها و اقدامات خود را بدان در محور سازمانیم، باید چگونگی آنها بپذیریم؛ پس از آنکه دریافتیم که برای سرنگون کردن رژیم کونی که روزی در شمار بسیار دلفتیسار دارد، نخستین و ضروریترین شرط، اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم کونی ویا بدینگر سخن تشکیل "جبهه واحد حد در یکسانوری" است و ترکیب نیروهای بالقوه شرکت کننده در چنین جبهه‌یی وسعمرود در نتیجه از لحاظ طیفاتی و انگیزه های شرکت در این جبهه ناهمگونتر از جبهه خلق است. باید ابعاد و به پیشبردن این جبهه را در سرلوحه وظایف خود قرار دهیم و بدون اینکه حتی گرهی از مواضع اصولی خود دور شویم ویا هدفهای دورتر انقلابی خود را از دست دهیم ویا اینکه از جهت اصلی مبارزه خود در راه تجهیز نیروهای انقلابی و در رده اول طبقه کارگر خنرف شویم، آن وظایف و آن اقدامات و آن شعارها بپرا به شمار روز و طبقه ریز و اقدامات روز مدل نماییم که به جمع همه نیروهای حد در یکسانوری کمک برساند و از آن شعارها و اقداماتی که این جمع را غیرسکن میسازند ویا بطور غیرضروری دشوار میکنند دوری جویم. (ص ۱۲)

انحاست که توانهای ارتجاعی روشن‌ترین رهبری حزب نود، روشن چشم بخورد. هنگامیکه "جمع نیروهای حد در یکسانوری" سایر گسترگی ندارد، میشود و گفته میشود "از آن شعارها و اقداماتی که این جمع را غیرسکن سازند ویا بطور غیر ضروری دشوار میکند دوری جویم"، بزبانی بسیار روشن پانجمان روی اصول از برای "جمع" باز گفته میشود. باید پرسید آیا "گرهی از مواضع اصولی" همانند است که از آن چشم‌پوشیم؟ راستی خود این "جمع" پانجمان روی اصول است. اینحاست که گهر شکستن جریان به "انقلاب ملی و دموکراتیک" و "شرط مقدم" آن روشن میشود.

در بدید در آغاز جریان به "انقلاب ملی و دموکراتیک" و "شرط مقدم" آن شکافته. یکچنین شکافتنی هم از دیدگاه تئوریک و هم کردار انقلابی، که آن چیزی جز ابزار این نیست، نادرست و ناپذیرفتنی است. ایننگه آیا آمد و پیوسته با گشته اند. کار رخد ادکی برنوسر است و نه منطبق در ونوسر. تازه آنگاه نیز که کاوش در قبض و دورستی از جریان کیم، هنوز نخواهیم توانست پاسخی قطعی بدان دهیم. زیرا جریان انقلابی نیروهای طیفاتی را بچنان حسی در چنان آگاهی و سازمانیابی ناکهاسی میکند که دشوار توان از پیش در ایناره چیزی گفت. از اینرو حد اکثرن آنها سی نادرسته است. آنچه در زمینه برنامه روش انقلابی از سوی گداوش تئوریک میتوان انجام داد، در باطن پیوند سان "شرط مقدم" و جریان انقلابی است، نه جدایی آنها. ولی اراین دیدگاه "شرط مقدم" باید چگونگی شدت داشته باشد و نتنها منفی. سرنگونی حالی که انجام نمیکرد. جریانهای ویژه‌یی سرنگونی را انجام میدهند و سرفراخته ایوا حای سرنگون شده میگه آرند. آنچه در ایسن

زمینه باید انعام شود. بافتن این چگونگی مشت است، که تازه یکی نیست. زمینه رخداد همواره چند توان
 نگار هم میگذارد که ناشی از شکاف طبقاتی زمینه و کزد ارضیات در آن مستقل از خواست ما است. در ایران و
 ریش سرمایه داری در سالهای گذشته زمینه سرنگونی را فراهم آورد است. گمیتواند بدستال دگرگونیهایی
 اربالا اندک اندک دور چهره "رتنه" مگر ولجهد "یدید آید" یا چهره برخوردی های تندتر و حتی انقلاب
 آشکار سیاسی خود گیرد. و نیز میتواند ترکیبی از آنها باشد. زمینه طبقاتی همه اینها هم اکنون در ایران
 هست. در چهره نخست، توانهای انقلابی به سرفراختن نمیرسد و واپس رده میشود و جامعه در ورانی از تکامل
 خویش گام مینهد که در آن ریش سرمایه داری همراه با فرمانروایی ارتجاع ما کشیدن لایه های میانه بهمکاری
 تا آنجا که توازن سهم نمورد و انعام میگردد. این شرایط برای ارتجاع بسیار مناسب است و توان مایور بیشتری
 باو میدهد. از اینرو دلخواه بخش هراسناک هیئت حاکمه است. اینجا جریان انقلابی از کوره راهی سب بر بیخ و
 خم ره میگشاید و پیش میرود. در برابر آن هریار در پیچه کوچکی باز میشود و بهمکاری بخشی از لایه های سانه
 که استار نارچاق کسی ودلالی است، مرز بر خورد ها و شکاف نهادها اندکی جابجا میشود. دورانی فرساینده
 که اگر بدست انقلاب سیاسی آشکاری برچیده نشود و تار سیدن چهریندی سرمایه داری ایران به مرزهای ساز
 تولید خویش میتواند ادامه داشته باشد. این سرنگونی "شرط مقدم" دگرگونی انقلابی است که گسسته از آن
 است و با آنکه گامی پیش است، آغازگاه دورانی نکست بار میماند که در آن هر گام پیش از هزاران سایه روشن
 میگردد. البته اگر این راه تاریخی با وجود کوشش و بیگاری نیروهای انقلابی برگزیده نشود و آنگاه شکوه سرد این
 سودی ندارد. باید در شرایط نو چهره های نوین پیکار انقلابی را یافت و پیش برد. ولی برگزیده شدن این
 راه در زمینه پیکار طبقاتی همان اندازه نهاد است که برگزیده شدن راهی دیگر و پس برگزیده شدن راه
 نخست. از اینرو وظیفه هر انقلابی پینار در راه گزینش تاریخی آن جبهه است که پیوند جریان انقلابی در
 آن رخدادنی است و این انقلاب آشکار سیاسی است. تنها از اینراه است که سیوان جریان انقلابی را تا انعام
 آن پیشبرد. همین راه است که نیروها و توانهای انقلابی را در زمینه آگاهی، خودیابی و سازمانیایی بکشد و
 حد سانه خواهد برد. و تازه اگر هم دستاوردش به دست مکرسی بوزوایی خلاصه شود و نتواند فراتر رود و دست مکرسی
 گسترده و خوانا با پیکار طبقاتی آشکار خواهد بود. آنچنان زمینه است که تنها بر آن میتوان پیکار انقلابی سوسیا
 لیستی را فرحام رساند. انقلاب آشکار سیاسی نیز جریانی است که تنها در زمینه عسی و تلگ بر زمینه ذهنی
 معنی میتواند یدید آید. زمینه انقلابی خود نافته بی از این دو لایه است که بهیچرو نمیتوان از یکدیگر
 جدا ایشان کرد. این خود گویای دولایگی همه جریان اجتماعی است که از سوی مستقل از خواستو آگاهی
 این و آن و فراوانده آگاهی و خواست مردمان و از سوی دیگر دستاورد کرد از خود مردمان است که با آگاهی
 و خواست معینی دست اندر کارند. آنچه سراسر نام دست میآید ناسنه خواست و آگاهی پیکارگران است و
 ولی فرحام پیکار و جبهه های پیرو آن و گسترش و زوای دگرگونی اجتماعی دست آمده و همگی بسته بدان است
 که پیکارگران ما و آمارگی و آگاهی سازماندهی و شور و سواد انقلابی در پت سخن ما چه پیشینه ذهنی

بسیار برجسته باشد. زمینه‌های وسیع و سر همگام و چهارچوب پیگیر را تعیین میکند. بنا بر شکاف طبقاتی
زمینه و توانمندی گوناگونی در این چهارچوب نهاده است که در ستاد آنها بهیچ‌وجه از زمینه‌های تنها یکی
مخرواندنی نیست. سه جریان منحصر بیکار طبقاتی وابسته است.

اینکه آیا بتواند سرنگونی با انقلاب سیاسی همراه گردد و بهیچ‌وجه در خود "سرنگونی" نهاده نیست بلکه
در آنست که توده‌ها ناچارند از راه برای انجام این انقلاب آمده‌اند باشند. زیرا این بسیج و آگاهی
و سازمانیابی توده‌هاست که سرانجام زرقا و گسترش و گزینش احتمالی را تعیین میکند. خواه این در گزینش
در سطح سیاسی و روشی و خواه در روابط تولید باشد. آنچه هنگام "سرنگونی" در گزینش و زرقا
کردن در گزینش استاده و پیوند آن جریان انقلابی بعدی مهم و تعیین‌کننده است، همین شرکت توده‌ها
در جریان است. شرکت توده‌ها در جریان نیز گامی بگشاید و باید در زمینه سیاسی از دستها پیشرفت
آمده گردد و باید آنان در زمینه آگاهی و بسیج سیاسی آمده پیشتر بردن جریان انقلابی باشند. و این
باید با بسیج سیستماتیک برای انجام انقلابی ریشه‌های سیاسی مدعی ساخته‌ی بیشتر نیست. ولی بسیج توده‌ها
در دست آگیری است که بخش‌های اساسی است. حاکم را هراسناکتر و تضعیف را "سازش" و سایر و سایر مناطق
رهبری حزب توده باید از آن چشم‌پوشی و وحشی اگر در این میان گرایشهای تندتری در زمینه آگاهی و
سازمانیابی در توده چشم‌پوشی و در فرود آوردن آن و آرام کردنش گویند تا "تجمع" را جلو نگیرد. نباید
توسید پیگیر تنها در جنبه منفی "سرنگونی" یا چشم‌پوشی از دشواری‌های شدت آن انجام گیرد تا "تجمع"
ناممکن نگردد. فراهم آوردن مردم زیر بگشاید "جبهه واحد مدد یکپارچه" یعنی فراهم آوردن انسان
در جریان منفی که روشن نیست چه می‌خواهد شد. یکپارچه توده‌ها بگشاید آگاهی‌هایی آمده‌اند که ندان
دشمن همان بخش‌های اساسی است و نه دشمنان جریان انقلابی دیگر. رهبری حزب توده با پیشنهاد
شکل چنین جبهه‌های برای پیشنهاد ساختن سلاحی در خود دست‌های بخش‌های اساسی است.
باید و توان ارتقای نهفته در آن همین است.

کردار انقلابی خود در سوی پیشوست "شرط مقدم" به دشمنان انقلابی آن است و نه حد از دشمنان که آشکارا
گوشش و با گشاید است. از این دیدگاه آنچه مهم است شناختن پیوند میان آنها و عمل در آنست و نه
حد ایشان. از این دیدگاه بینگشاید و تدارک این توله‌ها بهیچ‌وجه برای رسیدن با دشمنان زمینه‌های است که
پاسخگوی نیازهای پیگیر انقلابی باشد. برنامه حد اقل چیزی نیست جز در ستاد زمینه‌های پیگیر انقلابی. آنگاه
بسیج باید بر اساس "بسیج بعدی" و گسترش و شکست توانمندی انقلابی در آن نهاده باشد. تنها یکپارچه
بسیج سیاسی میتواند "شرط مقدم" جریان انقلابی باشد. از اینرو "سرنگونی" منفی بلکه سرنگونی شدت
همراه با انقلاب سیاسی است که میتواند "شرط مقدم" گردد. برپیش‌بینی نیز در هر انقلاب سیاسی برپیش
دشمن است. نخستین سازبسیج انقلابی توده‌ها روشنگردن این برپیش‌بینی است. اگر نخواهیم توده‌ها سر
انجام در آن و آن جریان غیرانقلابی راه افتند و با انرژی انقلابی در اثر روشن نبودن راه و آسماح

انقلابی خشی گردد، نسبت باید این پرسش را روشن کنم. پرسش دولت تنها باید از هم اکنون روشن باشد و آشکارا مزایا را داده شود، بلکه باید آماج پیگار و تدارن ایدئولوژیک پیشین گردد. چشمپوشی از اینکسار براساس افکار من در حال جریان خود بخودی و ایدئولوژیک سیاسی، باید توده ها بداند برای چه پیگار میکنند و چه میخواهند دست آورند. تنها روشنی این پرسش است که میتواند زمینه ذهنی پیگار ریشه ای را در توده ها پدید آورد. سرنگونی تنها که گلبیری دست نمیدهد، پشت آن چندین توان نهفته است که دستامد آنها وابسته به سرهمنی و زمینه ذهنی پیگار است. چنانکه در بالا گفته شد، تنها زمینه درخور پیگار همانسا انقلاب سیاسی است. این انقلاب نخست روابط تولید را دستنویزند و نمیتواند دستزند. درگرگونی در روابط تولید خود فرارده جریانی طولانیتر و پیچیده تر است. وظیفه این انقلاب، سرنگونی دولت و برپا کردن دولت انقلابی موقت است و دولت استوار بر نیروی صلح مردم. تنها بر این زمینه است که آزادبهای مکرانیت و آزادی قلم، میان، حزب، گروه، دسته و هر آنچه که وابسته بک پیگار طغفانی آشکار است بدست میآید. این زمینه، هنوز فراهم پیگار نیست، بلکه آغاز جبهه های آشکار و آگاه آن است، میتواند به مردانش شیوه تولید سرمایه داری انجامد، میتواند نماند، اینها در پیگار طغفانی آشکار روشن و برگزیده نماندند. از اینرو در این پیگار برکناربا تنها نسبت، با همه عناصر مکرانیت و روزوایی که در راه دستاورد مکرانیت، روزوایی پیگار میشوند میتواند منع شود، ولی بر این زمینه، این انعام، از آنجا که زمینه اش پیمان است و نه سازش و گفت، که دوروی بک است، دامنه اش گسترده تر از آن "وحدت" شفی خواهد بود که رهبری حزب توده پیشتر میگفت. وحدتیه رهبری حزب توده پیشتر میگفت در واقع وحدت نیست، چون حمله شفی ندادند - سازش است. منظر سازش نیز، چون برشها را حامی روشنکردن میباشند و ماستالی میکند، نه پیگار آشکار، بلکه گفت است. سازش خودی خود ناپسند و با سگانه کردار انقلابی نیست. در هر جریان انقلابی، بنا بر زمینه عینی و نازهای پیگار سازشهایی با این و با آن نیرو، برسر این یا آن پرسش ضروری میشود. گاه مایند در حال وحدت با نیروهای لوزان، در دول و دوروزه نیز رفت، اینها همه منطق پیگار طغفانی است و در روز از آنیم که پندار نگرهاری از پیگار طغفانی داشته مانیم. سازش و سپس بریدن از نیروهای لوزان نیز مایسته اشراکت زدن نیست. گفت از آجا آغاز و جنبه سیاسی ضروری در سیاست میشود، بک سیاست گوهر ایدئولوژیکی میباشد که سازش جای آنکه جنبه سیاسی از پیگار باشد، زمینه آن میگردد. اینجاست که سیاست همان معنایی را پیدا میکند که مردم ساده از واژه "سیاست" میندازند، گفت، از کار برشها بدندان، سخنانی گفتند که چند جور برداشت توان از آن کرد، بهر کس چیزی گفتند و در انجام سر همه شیره مالیدن... مردم ساده پسنداشتن درست از این "سیاست" دارند، آنان همواره با سیاست روزوایی و خرده روزوایی سروکار داشته اند - که دارای همین چگونگیها است. رهبری حزب توده ما گردیدن روشن گونی، ناچار باید در این راه، که راه نوی نیز نیست، گام بردارد. از یکسو باید پاسخ هواداران خود را دهند که حاج وواج از این بند بازی نویسن و از سوسوی شان از آنکه سرانجام "سرنگونی" در دستور روز درآید، و از سوی دیگر گفتند، از انعام ما "عینی

از هیئت حاکمه * است * از سوی دیگر باید پاسخ بخش هراسناک هشت حاکمه را دهد که با "براند اخشن سلطنت بطور کلی" سر سازشند ارد - روشن است که پیشگرفتن روشی اصولی در گفتگوی این زمینه و نسبی تواند پاسخگوی نیاز بالا باشد - باید روشی پیشگرفته شود که جای پاسخ به پرسشها را از کار آنها بگذرد - تا نه این از دست رود نه آن - بهزادی در نوشته خویش نام "از سرنگونی سلطنت استبدادی تا استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک" ("دنیا" دوره سوم - سال دوم - شماره ۱۱ ، بهمن ۱۳۵۴) در برسر دولت یکجنین روشی را پیش میگیرد - پس از یاد آوری که "هدف استراتژیک جنبش انقلابی ایران آنست که دولتی از نوع ملی و دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی ایجاد کند" (ص ۱۳) ، بناگهان با این "ولی" شکفت انگیز مانند کیانوری آنرا از "شرط مقدم" جدا میکند :

« ولی در برنامه جدید حزب توده ایران این نکته هم تصریح شده است که برای نیل به هدف استراتژیک یعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی نخست میباید سلطنت استبدادی شاه را برانداخت. » (همانجا)

بدینگونه باز رابطه یی میان ایند و جز همان "شرط مقدم" مجرد نمیماند - صخره اینست که لنین را مشول اینکار میکند - ادامه میدهد : "چرا ؟ لنین باین سؤال چنین پاسخ میدهد ... " و سپس نقل قولی از لنین بداندیشی فرمانروا برنگ "استدلال" روشن بچشم میخورد - شکفت نیست که پس از این شاهکار و جای بررسی زمینه شخص بیگار به برشمردن "امکانات" میافتد :

« ۱ - آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتما باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ؟

بنظر ما نه .

« ۲ - آیا ممکن است سرنگونی سلطنت استبدادی شاه با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ؟

بنظر ما گاملا ممکن است .

« ۳ - آیا سرنگونی سلطنت استبدادی و همراه با از بین رفتن سلطنت بطور کلی و استقرار جمهوری بخودی خود بمعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک است ؟

بنظر ما نه .

« ۴ - آیا استقرار جمهوری و با شرط از بین رفتن رژیم ترور پلیسی و تامین آزادیهای دموکراتیک برای مردم و گامی جلوتر از سلطنت در همین از بین رفتن ترور پلیسی و تامین آزادیهای دموکراتیک برای مردم نیست ؟

بنظر ما حتما هست. » (ص ۱۱)

روشن است که این روش بوسی از بیگار حوسسی نبرده است - جای آنکه روشن کند زمینه هرگام از این امکانات

جست و تا راستای بیگار در آن روشن شود ، به برآمدن آنها میرد ارد و همچون جهان نگر زبونی به آری و نه و البته و سنگت و اینچیز برت و پلا غا بسنده میگند . از همه خنده و ازتر آما است که پریش سلطنت را پیش میگند . در همان شماره (۱) میگوید :

تا نمایل و تلاش جنبش انقلابی ایران اینست و این باید باشد که سرنگونی سلطنت استبدادی شاه را با سر انداختن سلطنت بطور کلی ، یعنی این شکر قرین وسطایی دولت و همسراه سازد . ولی (باز هم همان " ولی ") میدانم که تمایل و حتی تلاش نیروهای انقلابی سرای نبل بده فهای ناکبکی و استراتژیک متنهایی کافی نیست . عوامل عینی و ذهنی و داخلی و خارجی گوناگونی باید با هم جمع شوند تا تمایل تحقق پذیرد و تلاش نتیجه برسد . لذا کاملاً ممکن است که حکومت فردی شاه روزیم نیروی پلیسی او از بس برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند . (همانجا)

این چشمک زدن بحریای " زنده باد ولیعهد " را چه مینویس نامید ؟ علی " درست است که تمایل و تسلط جنبش انقلابی ایران اینست و این باید باشد ... " ولی اندیشه بخود راه ندهید ، ما تنها ماین " بایسد باشد " بسنده میگویم و در کردار راهی را پیش میگویم که " تجمع را غیر ممکن " و یا " بطور غیر ضروری د شوار " سازد . سر هواداران چیز را نیز سره میمالیم که " تمایل و حتی تلاش نیروهای انقلابی برای نبل بده فهای ناکبکی و استراتژیک متنهایی کافی نیست " و تا " شرایط " آماده نیست همین سرنگونی خشک و خالی تنها تسعار صحیح است . اگر هم روی خود را زیاد کردند و جز برای " شرایط " شدند ، از آن بد بنگونه طفره میروسم که " عوامل عینی و ذهنی و داخلی و خارجی گوناگونی باید با هم جمع شوند " و اگر باز هم قانع نشدند و روی روشن کردی " شرایط " یا فشردهند ، ظم را دست طبری میدهم که بنویسد تاریخ بمرنج است و بسیار بمرنج است و باید فاکت جمع کرد ، همه فاکتها را ، شاید نظره و لخواه از حوادث ساخت . . . آنگاه بگفتن مردم رونسی که د لبروی روشن سخن گفتند از آنده ، برای توجیه روشن خویش دست بد امان نسین میشوند که در لبروی و روشن گویی نمونه است . درست است که لنین بارها بروشنی و بهیروزا به ضرورت سازش در پیگار انقلابی اشاره کرده است . ولی آن سازش که بر سخته برنامه و روش انقلابی و جنبه بسی از آن بود کما و این سازش که مایه بسی جز حود ندارد کما . راستی باید گفت " زاین عما تا آن عما فرقیست زرف ، زاین عمل تا آن عمل راهی شگرف " . نقل قول برای ایشان چیزی جز د ستاویز و توجیه سیاست اپروتونیستی نیست .

هان شو مبرور زآن گفت نگو	زانکه دارد صد دی دوزیرو
اوچو بماند رشت گفتش زشت دان	هرچه گوید مرده آنرا نیست جان
گفت انسان پاروسی زانسان بود	پاره بسی ازنان بغین که نان بود

XXXXXXXXXXXX

آیچه در بالا گفته برای روشنکردن چند پرسش بود که از سوی ابورتونیس و توان ارتجاعی نهفته در روش نوین رهبری حزب توده را که ویژه حزب توده نیز نیست و در آینده در گروههای دیگری نیز با آن روبرو خواهیم بود نشان دهد و از سوی دیگر آمارگاه گفتگویی در زمینه برنامه و روش انقلابی باشد. برنامه و روش انقلابی خود میتواند برپایه روشن شدن پرسشهایی پدید آید که در گفایش این نوشته نیست و تنها در یک سرشنه نوشته ها میتواند بیان کشیده شود.

ولی گفتگوی بالا ناضی خواهد بود اگر سردرگمی رهبری حزب توده را در خود پرسش "انقلاب ملی و دگرگشت" نشان ندهیم.

دیدیم که اگر رهبری حزب توده به موازات و می توانست بشیوه پس درست پیشروی و سخت باید زمینه و دنااله بیکار مطلقاتی را در جریان سرنگونی بوسی میکرد و میکوشید مکانیسم آنرا دریابد. تازه بر این زمینه بود که سبب برنامه و روش جدی استوار کرد. ولی جای همه اینها در همان منطبق مجرد "شرط مقدم" میباشد. روشن است که این مجرد بودن "شرط مقدم" منطقی خود دنااله مجرد بودن "انقلاب ملی و دگرگشت" میتواند باشد. و دنااله همین مجرد بودن است که نه "شرط مقدم" و نه گذر آنرا از راه بیکار میتواند دریابد و نشان دهد:

«از انقلاب مشروطیت ایران تا کنون نزدیک به ۷۰ سال است که مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساساً تعریفی نکرده است و زسرا اگر در آن توقع بهترین تضادهای جامعه ما تضاد بین مردم و امپریالیسم و تضاد بین مردم و ارتجاع بود و امروز هم همین است. اگر در آن توقع این تضادها میباشد سود کسب استقلال واقعی سیاسی و انفرادی و سود استقرار دگرگشتی همه حائسه حل شود و امروز هم چنین است. سخن دیگر از آن توقع تا کنون و همچنان در مرحله انقلاب ملی و دگرگشت است.»

(در باره روش تاکتیکی حزب توده ایران - منوچهر سهرابی و "دنیا" شماره ۱۱ و ۱۲)

(۱۳۰۳)

در چشم سهرابی "مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساساً تعریفی نکرده است". چرا؟ زیرا اگر در آن توقع بهترین تضادهای جامعه ما تضاد بین مردم و امپریالیسم و تضاد بین مردم و ارتجاع بود. امروز هم همین است. او نمیبیند که این "مردم" امروز ترکیب مطلقاتی دیگری داشت تا امروز و همینگونه ارتجاع. امروز و امروز د و شیوه تولید و د و چهره بندی کاملاً متفاوتند و سنار ایس طغیان و لایه های اجتماعی کاملاً متفاوتی در بیکارند و جریانی کاملاً متفاوت در دست است. آنچه در پیروز و امروز یکی است و دین سرسهرابی است که سر قابل تعریفی نیز نیست: امروز جامعه ایران "مردم" و "ارتجاع" داشت و امروز هم دارد و امروز "امپریالیسم" ما ایران دست میرود و امروز هم میرود. پس "مرحله انقلاب ایران" همان است و "هدفهای استراتژیک" نیز همان. اینست آن فرزانگی شگفت انگیز در باره "انقلاب ملی و دگرگشت" از آنجا که زسه بیکار برایش ساخت منحصر مطلقاتی ندارد و نمیتواند دریابد که تنشها بیکار "بین مردم و ارتجاع"

بلکه مستوی ملی بینکار نیز از امروز تاکنون بسیار فرق کرده است. در چشم او، که جریان را از بینکار طبقاتی حسد میکند و چون "مرحله" بالای آن قرار میدهد و همه بینکار نه برای پیشبرد منافع معین طبقاتی و بلکه حاصل نمدارهای مجردی است که نتیجه اثر مصلحتی "استقرار د مکرسی همه جانبه" ویا "کسب استقلال واقعی ساسی و اقتصادی" باشد. روشن نیست "همه جانبه" بودن د مکرسی را از کدام بیغره اندیشه خویش بیرون میکند. آیا ترکیب طبقاتی جریان مشروطه اساسا میتوانست "د مکرسی همه جانبه" پدید آرد ؟ میتوانست چنین آماجگیری داشته باشد ؟ هنگامیکه واژه های ایدئولوژیک "همه جانبه" و "واقعی" را، که چیزی جز بند اربانی روزوایی و خرد و روزوایی نیست، جای آماجگیری مشخص جریان انقلابی، که تنها از راه کاوش شخص زنده اقتصادی و بینکار طبقاتی استوار سر آن دریافتنی است، مینهد، بروشنی میگوید که دیدگاه او نه بینکار طبقاتی، بلکه از پارچه بند اربانیهای لایه های میانه جامعه است. نمدارنی نیست که آقایان "مرحله" انقلاب ایران "را با کشورهای آفریقایی و عربی در یک ناله ریختند و سالها دنبال خوشبختی اری "راه رشد غیر سرمایه داری" دیندند، که ولو گویا با رشد ابرهای واپسین به "سنگیری سوسیالیستی" فرودش آورند. تازه همین "سنگیری سوسیالیستی" نیز آن اندازه غیر جدی است که "مرحله انقلاب ایران در نتیجه هد فیهای استراتژیک جشن انقلابی ایران" را "در دست نخورده میگارد و تنها آرزوی نوبدان میدهد که "بشرط جمع شرایط عینی و ذهنی "تازه" ضروری و حتی "میشود :

«اگر در آسودگی محنت نصف نمی و کینی طبقه کارگر و فدایان حزب طبقه کارگر و فدایان سیستم جهانی سوسیالیستی و انقلاب بطور همه و اساسی خصلت روزوایی داشت و سرکردگی انقلاب سناچار با روزواری بود و در دوران ما با رشد روز افزون کس و کینی طبقه کارگر و تحکیم و گسترش آن، با وجود قدرت روز افزون سیستم جهانی سوسیالیستی و تغییر روز افزون تناسب قوا در صحنه جهانی سود سوسیالیسم مابعد تحول کیفی در شی روزواری بطور عموم و فطرتی آن در جهت ارتجاع و همسنگی با میرالیم انقلاب بطور همه و اساسی خصلت د مکرانیک دارد و دارای سنگیری سوسیالیستی است و سرکردگی بیولتاریا در انقلاب - بشرط جمع شرایط عینی و ذهنی - ضروری و حتی است. بسخن دیگر انقلاب ملی و د مکرانیک ایران با کیفیت نویسی غنی شده و انقلاب ملی و د مکرانیک طراز نوین است و این کیفیات نویسن بیرونی طلسمی و نهایی آن و تحول آتی آنرا سوی انقلاب سوسیالیستی از امکان به واقعیت تبدیل کرده است. » (همانجا)

اینهم از "انقلاب ملی و د مکرانیک طراز نوین" . اگر در گذشته "انقلاب ملی و د مکرانیک" طراز نوین نبود است هلت آنرا باید در بزرگشته "فدایان" جستجو کرد. هنگامیکه جای برشهای واقعی با یکسخت پیشد اوری به کاوش دست زبیم، همه جا به جای چگونگیهای شت "فدایان" خواهیم دید. از اینرواست که "سرکردگی انقلاب" در آهنگام نه چون د ناله و چگونگی شت آن، بلکه از روی ناچار و "سناچار" مینماید و دریافت

شوند، "سرکردگی انقلاب، ناچار با موزواری بود". پس، جنگی "نویس" از راه بردن این "فقدان"ها
 بدست میآید. جای نماند و نشاندن آن مکتبیم بینار طغفانی که سرانجام انگارها و رعد ادگها را در جزیران
 تعیین میکند و ناچار به ضعف و قدرت طغف کارگر (که بدون بررسی آن در زمینه شفقانی مشخص و در پیوند با
 "ضعف و قدرت" طغفات دیگر زمینه بینار وازه بسی نوحالی مماند و کاربرد و جز پوشیدن ناتوانی استبدیشه
 سهرابها را نداند) بدون یا بدون حزب و بدون یا بدون سیستم جهانی سو سالیستی (که باز بدون
 بررسی زمینه و دریافت مشخص آن تنها یک عامل مسأله محرد مماند و روشن نشود چرا "ماوجود قدرت روز
 افزون سیستم جهانی سوسالیستی و تغییر روز افزون تناسبها در صحنه جهانی سود سوسالیسم" در یکجا
 چون شیلی کار به سرگوشمیکند و یا جای دیگر چون برنقال به تحکیم سرمایه داری مماند) گریز سزند. و باز
 از اینرو است که ناتوان از کاوش و درآورد شرایط و ویژگیهای "نویس" د مگرسی را حاشین روابط تولید و انقلاب
 را از "موزواریسی" به "د مکرانیک" تبدیل میکند. روشن است که پس از اینچه چشند و "سنجگری" نیز
 سیمان انداز نارسا و ناروش و تپهی از معنی میگردد. روشن نیست که "سنجگری" سر چه روابط تولید فرا
 سربرد و بگریایی احتمالی آن چیست. با وجود روابط تولید است؟ از آن بد تر "سرکردگی برولناریا" است.
 روشن نیست اگر "جمع شرایط عینی و ذهنی" فراهم نشد، آنگاه "سرکردگی برولناریا" دیگر "سرور" نخواهد
 بود یا "متنی" نخواهد بود؟ رهبری حزب بود یا یکجنین تبع جویین به پیگار طغفانی سرورد و دور نیست که
 به "اشتهاء" د مگری فرو افتد.

ما چنین دریافتی از "انقلاب ملی و د مکرانیک" نمیتوان بنسازهای برنامه و روش انقلابی پاسخ گفت. از آنجا که
 خود "انقلاب ملی و د مکرانیک" نه از زمینه مشخص چهروندی جامعه و پیگار طغفانی استوار بر آن، بلکه از پیش
 د اوربهای د روسر و در آورده شده است، نگارتر جریان طغفانی آن نیز ناچار د نال طغفات د روسر آن گشتن و
 چپاندن مفهوم آنها بدین این مفهوم است؛ "کارگران و دهقانان و خرد" موزواری شهری و روشنگران و
 موزواری ملی". و چون این مفاهیم نیز نه در آورده از زمینه زنده، بلکه در رخبر مفهومی آروبین و جبهه شده
 کارههم است، ناچار هرگونه میانجیگری و نفس آنها در گذر از "شرط مقدم" به "انقلاب ملی و د مکرانیک" در
 ساختنی است. بدینگونه یک "انقلاب ملی و د مکرانیک" در ارم و بیت "شرط مقدم" در ارم و بدون پیوند مشخص
 از اینرو شرط مقدم "تنها سوبه ای منطقی است و آنچه نیز منطفا تنها "مقدم" است، تنها "معدنا" باید
 آنرا بدست آورد. چگونه؟ از آنجا که جنگی آن تنها منطقی است، پسرنه همچون آمارگاه حرمانسی
 واقعی که چگونگیهای رعد از آن باید بار شناخته شود، بلکه همچون چیزی برای خود گرفته میشود و پس
 د ستاورد آن نیز سیمان انداز منطقی و نتیجه "اتحاد" نیروهای استکانه میشود که تنها در این سوبه منطقی
 اشتراك دارند. اتحاد و سیمان انداز محرد، که ولی همسکه از ناسه سر برود آمد و رویت ساسی گشتند
 چگونگی منتابالا را مهیاد.